

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بسم الله الرحمن الرحیم

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصَّدِيقَةِ فَاطِمَةَ الرَّكِيَّةِ حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَتَبِيبِكَ وَأُمَّ أَجْبَائِكَ وَأَصْفِيَّائِكَ الَّتِي
اُنْتَجَبَتْهَا وَقَصَلَتْهَا وَاخْتَرَتْهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا وَمَنْ طَلَمَهَا وَاسْتَحَفَّ
يَحَقُّهَا وَكُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ يَدَمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَكَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أَيْمَةِ الْهُدَى وَخَلِيلَةَ صَاحِبِ اللُّوَاءِ
وَالْكَرِيمَةِ عِنْدَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى فَصَلِّ عَلَيْهَا وَعَلَى أُمِّهَا صَلَوةً تُكْرِمُ بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّي
اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتُقَرُّ بِهَا أَعْيُنُ دُرِّيَّتِهَا وَأَبْلَعُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَالسَّلَامِ.

بحث در استدلال به صحیحہ عبد الصمد بن بشیر بود کہ حضرت سلام الله علیہ به او
فرمودند «أَيُّ رَجُلٍ رَكِبَ أَمْرًا يَجْهَالُهُ فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ» گفتیم به این استدلال مناقشاتی
شدہ. مناقشہ اول این بود کہ منظور از این «رکب امرأً بجهالة» این هست کہ جاهل
غافل است و جاهل مرکب است و معتقد بہ صحت عملش هست، هیچ شکي در دلش
وجود ندارد، معتقد بہ صحت عملش هست انجام داده بنابراین این جا را حضرت
می‌فرماید فلا شيء علیہ بنابراین ربطی بہ بحث ما کہ شکا متردد است و نمی‌دانم
تکلیفش چیه آن جا را نمی‌گیرد و سه قرینہ یا چهار قرینہ بر این کہ مقصود این هست
اقامہ شد.

قرینہ اولی فرمایش شیخ اعظم بود کہ این ترکیب و نظائر این ترکیب ظاهر است عرفاً
در این کہ جاهل مرکب است و معتقد بہ صحت است. و عرض کردم حالا اگر این ہم
قطعی نباشد؛ این ظهور، لااقل احتمالش می‌رود و بنابراین استدلال بہ این جملہ تمام
نیست.

مرحوم امام رضوان الله علیہ جواب دادند نقضاً بہ این کہ این مطلب تمام نیست بہ
خاطر این کہ در آیات شریفہ مثل «أَنْ تَصِيبُوا قَوْمًا بجهالة» یا «إِذَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ
يَعْمَلُونَ السُّوءَ بجهالة» این جاها روشن است کہ مقصود از این جهالت غفلت نیست و
آگاهی بہ صحت نیست چون «إِذَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بجهالة»
(نساء/17) کسی کہ غافل محض هست، جهل مرکب دارد این کہ گناهی نکرده کہ
بخواهد خدا او را ببخشد. مثلاً یک مجتہدی استفراغ وسع کرده بہ یک فتوایی رسیدہ آن
وقت این فتوا خلاف واقع بود، این جا این جاهل مرکب است و این توبہ ندارد. پس
بنابراین این جا مقصود نمی‌توانیم بگوییم کہ جاهل مرکب هست. و همین «أَنْ تَصِيبُوا قَوْمًا
بجهالة» در آن آیہ شریفہ نبأ آن جا ہم فرمودند همین طور است.

ممکن است دفاع کنیم از شیخ اعظم قدس سرہ و عرض کنیم کہ شیخ روی کلمہ جهالت

این حرف را نزد، این فرمایش شیخ از جهت واژه جهالت نبود، فرمود این ترکیب چه جوری است، این ترکیب این است که به «لا»ی نفی جنس فرموده کسی که «رکب امرأ بجهالة فلا شیء علیه» هیچ چیزی به گردنش نیست. «فلا شیء علیه» این تناسب حکم و موضوع در نظر عرف این است که کسی هیچ تبعه‌ای به گردنش نیست نه در دنیا، نه در آخرت، هیچی هیچی، این آدمی که باید جاهل و غافل باشد یا معتقد به صحت باشد. پس این ترکیب خاص که لا شیء علیه دارد، یک نکره در سیاق نفی در آن هست و همه جور تبعات را دارد نفی می‌کند که هیچی به گردنش نیست این را شیخ می‌فرماید که در عرف معنایش جاهل و غافل است چون تناسب حکم و موضوع این را اقتضاء می‌کند. او که هیچی به گردنش نیست و الا آدم شاک را می‌گویند چرا احتیاط نکردی، این طوری به او گفته می‌شود که هیچی به گردنت نیست یعنی چی، نمی‌دانستی این غذا برای تو خوب است یا نه چرا خوردی؟ او هم بجهالة ارتکب امرأ بجهالة ولی می‌گویند مگر نمی‌شد احتیاط بکنی چرا حواست را جمع نکردی. اما اگر می‌گوید یقین داشتم که این برای من خوب است، این داروی من هست آن جا می‌گویند نه. پس بنابراین آن که شیخ می‌فرماید این است که این ترکیبی که این چنینی هست ما داریم این را می‌گوییم و در این آیات مبارکات هیچ کدام این جوری نیست و امثال این‌ها.

س: ...

ج: بله، آن جا صحبت بفرمایید که حالا ما آن قرینه را که بحث می‌کنیم بفرمایید اما این جا ...

س: دیروز فرمودید یکی از قرائن مرحوم شیخ....

ج: می‌دانم، یکی یکی قرائن را داریم بررسی می‌کنیم حالا فعلاً کلام ما در قرینه اول است که این قرینه اول درست است یا درست نیست؟

س: آن مدعا بود که ...

ج: این ادعای ایشان بود؛ مرحوم شیخ اعظم، ادعای ایشان این بود که این ترکیب ظاهر در این است، نگفت کلمه جهالت، گفت این ترکیب.

س: ... ترکیبی که مرحوم شیخ ذکر می‌کند ...

ج: نه...

س: من فعل کذا بجهالة.

ج: بله، آن جا هم همین طور است فلا شیء علیه.

س: یعنی ظاهر عبارت فمن فعل کذا بجهالة این جوری است.

ج: نه، چون یک حکمی باید داشته باشد.

س: ... به تناسب حکم و موضوع نیست، می‌گوید من رکب بجهالة... همین مقدارش عقابی ندارد.

ج: حالا ما داریم دفاع می‌کنیم دیگه. حالا شما یک مقداری با تصدیع بفرمایید. ما می‌گوییم این ترکیب...

س: مناسبت با موضوع این هست، ترکیب نگوید. شما بگوید مناسبت حکم و موضوع اقتضاء می‌کند که این عام باشد...

ج: نه، این ترکیبی که دارد این کار را می‌کند، یعنی نفی جنس می‌کند، یک حکمی بر این بار می‌کند که نفی جنس دارد می‌کند که هیچ چیزی به گردن تو نیست.

س: ... احساس دارد، هزاران هزار مسأله دارد...

ج: حالا تا ببینیم، آن حرف دیگری است. حالا فعلاً این جمله این است که می‌گوییم قابل تخصیص نیست. فعلاً این است و هم چنین ممکن است باز آن چه در نظر عرف باعث می‌شود که بگوییم این ترکیب ولو بدون حکمش، همین ترکیب «من ركب امرأً بجهالة» یا «ارتكب امرأً بجهالة» ممکن است همان وجهی که بعداً بگوییم باء باء سببیت است آن در سویدای قلب عرف بدون این که خودش توجه داشته باشد چرا، یعنی ماها الان خیلی چیزها را که می‌فهمیم ما تحلیل نمی‌توانیم بکنیم خودمان که چرا در عرف این جوری می‌فهمیم. یک بجهای مثلاً این جوری می‌فهمد. این‌ها یک چیزهایی در نهاد است که بعداً در علوم می‌آیند این‌ها را تحلیل می‌کنند، باز می‌کنند که این چرا این جوری شد، چرا آن جوری شد. مثلاً این دستور زبان‌ها این جوری است دیگه حالا خیلی عرب‌ها «کل فاعل مرفوع» توجه ندارد کل مرفوع یا آن جا آن جوری، آن قاعده آن جوری، آن‌هایی که در ادبیات این قاعده‌ها را استخراج کردند و دارند و می‌گویند اما این‌ها در نهادشان این است که بله این جور جایی را باید مرفوع خواند، آن جا را باید منصوب خواند ولی نمی‌توانند همان حرف‌هایی را که ادباء می‌زنند بیابند بزنند که. یا منطق همین جوری است. هر کسی می‌فهمد مثلاً در شکل اول شرطش این است که صغرویت کبری را می‌خواهد می‌گویند این موجه بودن صغری کلیت کبری را می‌خواهد. اما این حالا دیگه نمی‌داند که این اسرارش را بیان بکند. این جا هم ممکن است همین جوری باشد که وقتی می‌گوید بجهالة، سبب جهالت شده باشد و می‌بیند کجاست که سبب جهالت می‌شود، شک و تردید که سبب نمی‌تواند بشود. ولی آن که می‌تواند سبب بشود چیست؟ این علم به این است که این صحیح است، این درست است.

س: ...

ج: بله. حالا می‌گوییم.

پس بنابراین يعملون السوء بجهالة آن جهالتی که در آن آیه شریفه است این ممکن است همان جهالت یعنی تګون من الجاهلین باشد نه این جهالتی که ما این جا داریم صحبت می‌کنیم که علم و این‌ها. آن جاهلین است یعنی کارهای غیر صحیح انجام دادن، آدمی که کار جاهلانه انجام می‌دهد که خدای متعال «إِنَّی اعطاک» به حضرت نوح فرمود «أَنْ تګون من الجاهلین» یعنی کارهایی را که لاینبغی است باید انجام داد. جهالت یکی از معانی آن همین است، کارهایی که لاینبغی است، سزاوار نیست انجام بشود، آن ممکن است در آن آیه شریفه این باشد اصلاً. چون آدمی که گناه می‌کند کار جاهلانه دارد می‌کند، کاری که لاینبغی آن مصدر منه دارد انجام می‌دهد، به علم و آگاهی و این‌ها کاری ندارد این جا. در آن آیه ممکن است حتی این جوری باشد. پس بنابراین یا به خاطر این که این ترکیب با

توجه لاشیء علیه، یا به خاطر این که بآء در نهاد عرف ولو این اثر را گذاشته که این جور چیزی را می‌فهمند. حالا شیخ اعظم در آن بیان‌شان نخواستند روی این که این بآء سببیت و این‌ها است. می‌گوید این را در عرف ما می‌فهمیم، ما که تحلیل می‌کنیم می‌گوییم لعل این جوری باشد، این منشأش باشد. اگر منشأش باشد بنابراین می‌شود فرق گذاشت بین آن و این مواردی که گاهی مثال زدیم این جا. این یک جواب.

جواب دیگری مرحوم صاحب وسیله یعنی مرحوم آسید ابوالحسن اصفهانی قدس سره، ایشان فرموده است در قبال کسانی که این فرمایش شیخ را انکار خواستند بکنند فرموده «إِنَّ انكار الظهور فيه مشكلٌ كما يؤيده تعليل صحيحة عبدالرحمن بعدم القدرة على الاحتياط» فرمایش ایشان حدیث دیگری است که ان شاء الله بعد از این حدیث برای استدلال خواهد آمد این است که در آن حدیث شریف حاصلش این است که یک کسی با مرأای ازدواج می‌کند که آن در عده بوده و این اطلاع نداشته. بعد آن جا حضرت می‌فرماید که این معذور است. قریب به همین تحلیل این جا آن جا هم هست. بعد او سؤال می‌کند که آقا این جهالتی که باعث عذر می‌فرمایید شده جهالت به این که این کار حرام است عذر است یا جهالت به این که این زن در عده است. یعنی جهل به موضوع که این در عده است یا جهل به حکم که ازدواج در عده حرام است. حضرت می‌فرماید یکی از این دو جهل اهون از دیگری است. کدام اهون است؟ جهل به این که این حرام است. حضرت می‌فرماید چون با این نمی‌تواند احتیاط کند. وقتی جاهل به این است که این حرام است این نمی‌تواند احتیاط بکند. چه جاهلی است که نمی‌تواند احتیاط بکند؟ شاک که می‌تواند احتیاط بکند، بگویی لعل این جوری است من احتیاط بکنم. آن که فائل به صحت است و غفلت از بطلان دارد آن چه احتیاطی می‌تواند بکند؟ می‌گوید درست است دیگه. پس بنابراین با این که تعبیر در آن روایت صحیح عبدالرحمن هم مثل این جاست ولی حضرت سلام الله علیه می‌فرماید آن جایی که جهل به حکم داشته باشد آن اهون است به خاطر این که احتیاط آن جا ممکن نیست. این قرینه است بر این که این جهالتی که در این جاها هست مقصود همین غفلت است، این ایمان به صحت است، اعتقاد به صحت است، این مقصود است. حالا ایشان فرموده این البته مؤید است. چرا؟ برای این که کسی ممکن است بگوید در آن جا به قرینه این فرمایش امام که فرمود احتیاط ممکن نیست می‌فهمیم که مقصود این است، آن جا به خاطر احتفاف به قرینه است. در این روایت که یک چنین قرینه‌ای وجود ندارد که. آن جا به خاطر آن قرینه گفته می‌شود فلذا ایشان می‌فرماید که این مؤید است مگر این که کسی این جوری بگوید؛ بگوید که اما در صدر در آن روایت که حالا من می‌خواستم بیاورم دیدم کتاب‌هایم زیاد می‌شود. حالا اگر این جا آقایان داشته باشند. مگر کسی بگوید که ابتداء که امام علیه السلام فرمود این معذور است این بجهالی، اگر این، این سؤال بعدی را نکرده بود، از این سؤال بعدی او می‌فهمیم که امام مقصودش از آن عذر چه بوده، از آن جهالت چه بوده؟ جهل مرکب بوده با این که قرینه‌ای هم نبوده. این قرینه‌ای که ما الان داریم می‌گوییم احتفاف به آن دارد بعد از این که او این سؤال در ذهنش منقدح شد و عرض کرد که آقا به کدام جهالت‌ها اهون است، بعد حضرت این جوری فرمودند. پس معلوم می‌شود اگر این سؤال را هم نکرده بود مراد حضرت باز از آن جهالت همین بود و حال این که قرینه‌ای هم در آن نیست. و این نمی‌شود الا به این که عرفاً این را از آن می‌فهمند. که حضرت قرینه هم نیاورند، یعنی غفلت یعنی علم به صحت، یعنی جهل مرکب. پس بنابراین بالاتر از تأیید می‌تواند باشد به خاطر این جهتی که عرض می‌کنم که حالا باید خود روایت را ان شاء الله که بعد می‌خوانیم به آن توجه کنیم بینیم این طور هست یا نیست. این قرینه اولی.

پس قرینه اولی که شیخ اعظم می‌فرماید این بعید نیست که تمام باشد و این لاف‌ل از این که ما مورد تردیدمان می‌شود، حالا البته یک شبهه‌ای در این جا هست که ان شاء الله در اشکالات بعدی ببینیم آن شبهه را می‌شود حل کرد یا نه.

حالا همین جا خوب است بگویم این شبهه را و آن این است که مرحوم شهید قدس سره یک مطلبی دارد ایشان و آن این است که این جا قرینه‌ای وجود دارد که نمی‌توانی بگویی این آدم جاهل غافل بوده. پس اگر حدیث را این جوری معنا کنیم این منطبق بر این فرد نمی‌شود. و خروج مورد از کبری و ضابطه‌ای که بیان می‌شود استهجان دارد. حالا چطور این جا؟ ایشان می‌فرماید برای این که این آدم که معلوم می‌شود که یک آدمی است که سالیانی است دارد کسب و کار می‌کند، آدمی که تازه بالغ شده باشد، تازه در اسلام وارد شده باشد نیست. بعد هم آمده با عده‌ای از حجاج می‌بیند همه این‌ها یک لباس احرام پوشیدند، این‌ها را دارد می‌بیند و ظاهر این است که تکی هم پا نشده از یک جایی تکی آمده باشد مکه. در یک جمعی بوده، می‌بیند آن‌ها این جوری دارند لباس می‌پوشند، این کارها را می‌کنند، این اصلاً در ذهنش نیامده که یک احکامی باید داشته باشد، حج بالاخره یک کاری است، از هیچ کس هیچ‌یز نپرسیدم. چه جوری می‌شود که از هیچ... آدم می‌داند نماز می‌خواهد بخواند می‌فهمد در اسلام نماز واجب است، همین جور خودش پا می‌شود می‌رود مسجد نماز بخواند، نماز چه جور باید بخوانم، چه کار باید بکنم، قبلش، بعدش، حین آن. پس این حتماً آدمی است که توجه به این‌ها دارد که بالاخره این حج یک احکامی دارد بعد هم دارد می‌بیند که این‌ها بابا یک لباس خاصی دارند می‌پوشند، آن لباس‌ها را درآوردند، احرام بستند، این چه جور رفته در لباس خودش تلبیه گفته. معلوم می‌شود پس این جاهل جاهل قاصر و معتقد به صحت این نیست. این حتماً یک شک و شبهه ولی به شکل لایبالی‌گری حالا همین جور. پس مورد را نمی‌توانیم بگوییم که این غافل بوده و معتقد به صحت بوده بعد هم این که این‌ها را دارد می‌بیند. اتفاقاً در این مسجد امام صادق سلام الله علیه هم تشریف داشته. چون خودش آمد خدمت امام عرض کرد که آقا این‌ها دارد به من این جوری می‌گویند، نمی‌بیند این‌ها دارند این کار را می‌کنند، امام صادق را که می‌شناسد، نمی‌بیند امام صادق حالا البته نمی‌دانیم امام صادق هنوز شروع کرده بودند به تلبیه و این‌ها، یا حالا شاید آن کنار نشسته بودند تا بعداً مثلاً. این را نمی‌دانیم حالا ولی مردم را که می‌دید، دیگران را که دارد می‌بیند. پس بنابراین ایشان می‌فرماید که این مورد این چنین ... این را ایشان در جواب شیخ نمی‌فرماید، ایشان این را یک شبهه‌ای دیگری است که دارد در این روایت طرح می‌کند می‌گوید مورد مورد غافل است.

س: ...

ایشان می‌فرماید که شما حالا دارید ایما امرئ ارتکب بجهالة فلا شیء علیه که دارید این جوری معنا می‌کنید، اگر این بخواید اطلاع داشته باشد هم غافل را بگیرد هم متردد را بگیرد و شاک را بگیرد، این اگر بخواید اطلاع داشته باشد این لازم‌هاش این است که مورد از تحت این اطلاع خارج باشد و امام علیه السلام بعد از این که حکم آن را فرمودند که نه تو اشکالی بر تو نیست و این‌ها و بدنه نمی‌خواهد بدهی و حج تو هم درست است و من قابل هم نمی‌خواهد و لباس را هم می‌توانی از بالای سرت در بیاوری، این‌ها را فرمودند بعد یک قاعده کلی فرمودند برای همه جاها است این مورد اطلاقی این مورد را نمی‌گیرد. اطلاقی نمی‌گیرد یعنی همه این که تو گناهی نداشته باشی، عقوبتی در آخرت نداشته باشی. بله در دنیا بدنه‌ای لازم نیست بدهی، کفاره‌ای لازم نیست بدهی، به این اندازه می‌گیرد اما اطلاقی که لاشیء علیه حتی عقاب اخروی هم نداری و گردنت نیست،

این مقدار را نمی‌تواند بگیرد چون این حتماً آدم مقصری است.

س: ...

ج: حالا محتمل است.

س: ...

ج: دارد در این روایت؟ اگر داشته باشد بله. چون این مقداری که در اصول نقل شده این جهت در آن نیست. بله مسجد الحرام است.

س: ... شاک که مقصر است...

ج: نه غافل مقصر، یا شاک است یا غافل است. بالاخره این یک دفعه ... چون ممکن است مقصر هم باشد یعنی یک وقتی در ذهنش می‌آید مثل این که گفته می‌شود در باب عقاید خدای متعال تمام افرادی که حتی منکر هستند این‌ها لحظاتی در عمرشان خدای متعال این را به ذهن‌شان می‌آورد ولی از کنارش می‌گذرند. اهمیت نمی‌دهند بعد ممکن است در غفلت مطلق قرار بگیرند اما خدای متعال حجت را تمام می‌کند یعنی یک التفاتی در یک زمانی برای این‌ها پیش می‌آید که شاید یک دین دیگه حق باشد، شاید یک چیزی باشد، بروم دنبالش، ولی از کنارش می‌گذرد، این‌ها می‌شوند مقصر، غیر از آن که اصلاً و ابداً به ذهنش خطور نکرده.

پس بنابراین ...

س: ...

ج: نه، حالا می‌خواهیم چه بگویم؟ ایشان می‌خواهد بگوید که نمی‌شود پس این آدم در مورد نمی‌شود این باشد. پس این که شیخ اعظم فرموده است مقصود غافل جاهل معتقد به صحت است و این قرائن برای او دارد اقامه می‌شود ما چطور می‌توانیم چنین حرفی را بگویم. بگویم این آدم این جوری است و این مراد از ایما امری ارتکب بجهالة یعنی این، یعنی غافل این چینی. این را چه جور می‌شود گفت؟ پس بنابراین این شبهه‌ای است برای این که شما دارید حمل بر غافل معتقد به صحت می‌کنید این با مورد قابل تطبیق نیست و خروج مورد از اطلاق قبیح و مستهجن است.

س: ...

ج: اطلاق فلا شیء علیه دیگه باید به آن تمسک بکنی. فلا شیء علیه، هیچی به گردش نیست نه عقاب اخروی، نه دنیوی، نه کفاره، نه هیچی، پس بنابراین برائت است. باید این جوری استدلال بکنید دیگه. ایشان می‌فرماید این چه جوری می‌شود؟ این آدم را که نمی‌توانیم بگویم این جوری هست؛ غافل محض است، غافل معتقد به صحت است. چه جوری می‌شود تصور کرد یک چنین آدمی معتقد به صحت باشد و غافل این چینی باشد. پس بنابراین این روایت آن وقت اگر بخواهیم آن جوری معنا کنیم باید این را از تحت آن خارج بکنیم و این مشکل است.

مگر این که این جور گفته بشود که بله فرق است بین این که مورد بالمرة از تحت تعلیل خارج باشد این قبیح است و مستهجن است که اصلاً ربط ندارد. مثلاً یک کسی سؤال

می‌کند هل اکرم زیداً الجاهل؟ می‌فرماید نعم لأنّ العالم يجب اکرامه. چه تعلیلی است؟ او فرض کرد زید جاهل را دارد می‌گوید زیداً الجاهل، حضرت می‌فرماید نعم لأنّ العالم يجب اکرامه. این بالمره خارج است. این قبیح است چون خروج مورد است. اما یک وقت هست که بالمره خارج نیست نسبت به بخشی از آن خارج می‌شود. از اطلاقی خارج می‌شود، از بخشی از اطلاقی خارج می‌شود مثل مانحن فیه که لاشیء علیه یعنی نه چیزهای دنیوی و کفاره و امثال ذلک و نه اخروی آن. دنیوی آن که درسته، فرمود بدنه بر او نیست دیگه. اما اخروی آن، بله معلوم است، چرا؟ برای این که روشن است که آدم مقصر این جوری نیست که عقاب بر او نباشد و اگر بنا باشد که خدا مقصرین را ببخشد با ادله دیگری سازگار نیست. هل لا تعلمت، همه جا یک کسی دنبال علم نمی‌رود. می‌گوید چرا؟ می‌گوید خدا که جاهل مقصر را هم بخشیده که. ما اصلاً نمی‌رویم یاد بگیریم. پس این که جاهل مقصر بخواهد بخشیده شده باشد، متردد بخواهد بخشیده شده باشد قبل التعلیم، قبل الفحص، بدون فحص، این با ادله دیگر سازگار نیست. بنابراین فقط بگوییم از اطلاقی خارج شدن این استهجانی ندارد و این جا حضرت سلام الله علیه به این عبارت ولو اطلاق دارد و همه عقاب اخروی و دنیوی، همه را می‌گیرد، به مناسبت آن مقدارش که به او فرمودند می‌خواهند به آن جمله استدلال کنند. آن مقداری که فرمودند چه بود؟ این بود که بدنه‌ای بر تو نیست، کفاره‌ای لازم نیست بدهی این‌ها. همین که به این مقدارش... اما نمی‌خواهند بگویند حالا کار غلطی نکردی، تو عقاب نداری، استحقاق عقاب ندارد در آخرت. آن را که دیگه حضرت نمی‌خواهند بفرمایند. پس اگر ما این جور بگوییم آن وقت یعنی شبهه شهید صدر می‌شود جواب داده بشود به این نحو و فرمایش شیخ اعظم خالی از قوت نباشد.

س: ...

ج: موضوع و محمول که وحدت دارد.

س: ...

ج: نه، ببینید می‌فرماید که در مانحن فیه آن آدم عقاب اخروی را دارد، استحقاق عقاب اخروی را دارد اما کفاره و امثال ذلک؛ امور دنیوی چیزی بر گردنش نیست، نه لازم است کفاره بدهد، نه لازم است روزه بگیرد چند وقت، نه لازم است مثلاً صدقه بدهد و این امور را ندارد. حالا این که این امور را ندارد حضرت به یک جمله‌ای که این امور را نفی می‌کند یک مازاد را هم نفی می‌کند، استدلال می‌کنند برای همین مقدارش، نه برای آن مازاد. آن مازاد به قرائن دیگر معلوم است مراد نیست این جا. آن قرائن هم این است هل لا تعلمت و این که هر عقلی حکم می‌کند به این که شارع اگر بخواهد حتی جاهل مقصر را ببخشد این نقض غرض جعل احکامش است، می‌گوید نمی‌خواهد ... مردم که علم غیب ندارند. بگوید نه من می‌بخشم. پس چرا جعل کردی؟ این‌ها اشکالی ندارد پس بنابراین به یک کبرایی که برای بخشی از این را استدلال می‌کند و امام هم در صد آن هست می‌شود استدلال کرد کفایت می‌کند.

س: ...

ج: بله اگر عرف غافل باشد ولی عرفی که توجه دارد که تعلم احکام لازم است، هم به فطرت می‌داند که تعلم احکام... بعد از این که فهمید دینی هست باید برود سراغ دین که بفهمد چیست، دین آمده ... هیچی ندارد. همین جور راه بیفت برو حج. نماز می‌دانم

واجب است دیگه از هیچ کسی نمی‌پرسد، نه رساله می‌خواند، نه از روحانی می‌پرسد، می‌گوید خدا می‌بخشد. امام صادق فرموده بجهالة. این که نمی‌شود. این می‌داند حج است، حج یک کاری است، مناسکی دارد، اعمالی دارد، چه دارد، این چه جوری آمدی همین جوری انجام دادی؟ می‌گوید از هیچ کس هیچی نپرسیدم.

س: ...

ج: چون الان مورد دنیوی‌اش این مورد الان نیاز بوده به خاطر این جهت که آن‌ها به او گفته بودند حج تو باطل است و باید لباس را این جوری در بیاوری، باید یک بدنه هم بدهی، این آمده سؤال می‌کند که این‌ها این را به من گفتند. امام برای این که این مورد سؤال بوده دارد حالا می‌فرماید. بعد یک قانونی هم که، امام می‌فرماید این را من از این قانون دارم در می‌آورم. این حرفی که به تو می‌زنم، خودش تفریع فرع بر اصل است. این قانونی دارد که این اقلّاً یاد می‌گیرید که اگر کسی حالا بجهالة آمد این کارها را انجام داد این حجتش باطل نیست، این را که می‌فهمد. اما حالا عقاب اخروی این جا اصلاً مورد بحث نبوده. او نگفت که آن‌ها گفتند جهنم هم می‌روی. او که این را نگفته بود.

س: ...

ج: بله حالا شاید هم حضرت فرموده است، حالا در این روایت نقل نشده. آن که حالا می‌خواهد راجع به حجتش حرف بزند. حالا بعداً که شاید حضرت بفرماید توبه هم بکن.

س: ... طرف باید شک باشد نه جاهل...

ج: جاهل مقصر دیگه، جاهل مقصر است. پس این که غافل باشد و معتقد به صحت باشد آن نیست. اشکال همین بود دیگه. ما تقویت کردیم فرمایش شیخ که جاهل غافل است که معتقد به صحت است. بعد این را تقویت کردیم، اشکال امام را جواب دادیم. بعد می‌گوییم که یک اشکال دیگر به این که حمل بر غافل جاهل بخواهیم بکنیم که شیخ فرموده، اشکال شهید صدر وارد می‌شود که این باعث می‌شود که مورد خارج از تعلیل بشود. پس نمی‌شود حمل بر این کرد چون مورد غافل نیست. چون مورد جاهل معتقد به صحت نیست، چطور می‌شود همین جوری معتقد به این باشد.

س: پس چطور فرموده فلا شیء علیه؟

ج: فلا شیء علیه یعنی همین بدنه و این‌ها بر او نیست. این آدم این چیزهای دنیوی بر او نیست، نه این که اخروی هم عقابی ندارد. این آدمی که آمده همین جوری وارد عمل شده این جوری کار کرده...

س: این را که شما فرمودید، شهید صدر چه کار می‌کند راجع به این روایت.

ج: شهید صدر این را قبول دارد، می‌فرماید این مقدارش درست است اما عقاب اخروی آن را نمی‌گوید، فلذا می‌خواهد بگوید به درد برائت نمی‌خورد، یا به درد برائت نمی‌خورد یا بگوییم چرا؟ به خاطر این که استهجان دارد. ما جواب دادیم که استهجان ندارد در این حدش. حالا این ان شاءالله خود اشکال آخری است توضیح بیشترش خواهد آمد

صلی الله علی محمد و آل محمد.

